

نقد جناس مضارع و لاحق در کتب بلاغی

دکتر محمد جعفر یاحقی

عضو هیأت علمی دانشگاه مشهد

غلامعباس سعیدی*

چکیده

از دیرباز، در کتب بلاغی بحثی با عنوان جناس مضارع و جناس لاحق مطرح شده است که مبتنی است بر تشابه یا عدم تشابه آوایی حروف در دو واژه. از آنجا که پیشینیان نتوانستند این تشابه یا عدم تشابه را تبیین علمی کنند، بحثهای دامنه‌داری در این خصوص مطرح کردند. پیشینیان سخن گذشتگان را تکرار کردند و چیزی بر آن نیفزودند. علم زبانشناسی، به ویژه دو شاخه مهم آن، واج‌شناسی و آواشناسی، می‌تواند این مشکل را حل کند. این نوشتار سعی می‌کند با ایجاد پیوند بین زبانشناسی و ادبیات تشابه و عدم تشابه آوایی را به شکل علمی تبیین کند و چهارچوبی علمی جهت بررسی جناس مضارع و لاحق در ادبیات فارسی فرا پیش نهد.

کلید واژه: جناس مضارع، جناس لاحق، واج‌شناسی، آواشناسی، واج.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۶/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۵/۹/۲۷

* دا نشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مشهد

جناس یکی از آرایه‌ها (صنایع) است که موسیقی سخن را افزون می‌کند. ابن‌معتر جناس را ویژه زبان عرب دانسته است (تجلیل، ۱۳۶۷: ص ۱). نویسندگان کتب بلاغت و بدیع به اتفاق جناس را همخوانی صوتی کلمات دانسته‌اند و مرتبط به قلمرو آوایی کلام (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۸: ص ۲۹۶). پذیرش اصل فوق دو پیامد دارد: نخست این که سخن ابن‌معتر، که جناس را ویژه زبان عرب دانسته، بی‌پایه است؛ زیرا در هر زبانی آوهای گفتاری (واج‌ها) هستند؛ بنابراین در صورت همخوانی آنها در یک واژه جناس به وجود می‌آید. برای همین است که این آرایه ادبی در زبان فارسی از دیرباز جای خود را باز کرده و «تجلیات دلپذیر و ظرفیتهای بیکران پیدا کرده و دفتر و دیوان و قول و غزل گویندگان ما را از جمال و زیبایی آکنده است» (تجلیل، ۱۳۶۷: ۱). در زبان انگلیسی هم «یکی از ناقدان بزرگ بهترین شعر را این سخن ادگار آلن پو (۱۸۴۹-۱۸۹۸، ۹، ۱۸) دانسته که در شعر *The city in the sea* می‌گوید:

The viol the sea and the vine

(ویولون و بنفشه و تاک)

که می‌بینید در ترجمه فارسی چیزی است نامربوط، بی‌معنی و مبتذل (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۷: ص ۲، ۳؛ داد، ۱۳۸۳: ص ۱۸۷). وجه تمایز اصل شعر با ترجمه فارسی آن، وجود همخوانی آوایی در اصل انگلیسی و نبود آن در ترجمه فارسی است. در زبانهای دیگر هم حتماً این آرایه بلاغی هست. دومین پیامد پذیرش اصل فوق، این است که باید جناس را مرتبط با دو علم آواشناسی (Phonetics) و واج‌شناسی (Phonemics) بدانیم که دوشاخه از علم زیان‌شناسی (Linguistics) است، و در بررسی این آرایه و بحث از آن، از این دو علم کمک بگیریم. از بین انواع جناس، جناس مضارع و جناس لاحق، ارتباط بیشتری با آواشناسی و واج‌شناسی دارند. مضارع از نظر لغوی یعنی مشابه (معلوف، ۱۹۷۳: ص ۴۵). در جناس مضارع و لاحق، دو پایه جناس از هر نظر کاملاً یکسان هستند و تنها در یک حرف با هم متفاوتند. چنانچه حروف متفاوت در دو پایه با هم مشابه (قریب‌المخرج) باشند جناس را مضارع (مشابه) گویند و چنانچه مشابه یکدیگر نباشند (بعید‌المخرج باشند) جناس را لاحق گویند (سکاکی، ۱۴۰۷: ۴۲۹). می‌بینیم که اساس این تقسیم‌بندی، مبتنی بر تشابه آوهای گفتاری (واج‌ها) و جایگاه تولید (مخارج) آنهاست.

مشابهت یا عدم مشابهت بین آواهای گفتاری را هم باید در دو علم آواشناسی و واج‌شناسی بررسی کرد.

بدیهی است که واج‌شناسی و آواشناسی، در مقایسه با بلاغت عربی و فارسی، علوم جدیدی هستند و گذشتگان که کتب بلاغت و بدیع را می‌نوشته‌اند، نمی‌توانسته‌اند از این دو علم بهره‌چندانی ببرند؛ برای همین است که هر جا بحثی از جناس به ویژه جناس مضارع آورده‌اند، معمولاً خالی از کاستیها و مبهم‌گوییها نیست. امروزیان نیز از بررسی جناس در چارچوب آواشناسی و واج‌شناسی غافل مانده‌اند و راه گذشتگان را همچنان ادامه می‌دهند. بنابراین لازم است پیشینه بحث را بررسی کنیم و نظر پیشینیان و امروزیان را در این باره بسنجیم و کاستیهای آن را ببینیم، سپس با استفاده از آخرین دستاوردهای آواشناسی و واج‌شناسی چهارچوبی علمی در این خصوص فرا پیش نهیم.

۱. نگاهی به پیشینه مطالعات

تا پیش از مفتاح‌العلوم سکاکی (۶۲۶-۵۵۵ هـ. ق)، هیچ سخنی از جناس مضارع نیست. حتی دردشاه‌کار عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱ هـ. ق)، یعنی اسرارالبلاغه و دلایل الاعجاز، که سرمشق همه آثاری هستند که بعدها در این خصوص نوشته شده‌اند (رادویانی، ۱۳۶۲؛ ص ۳۵)، اثری از جناس مضارع نیست. عبدالقاهر، در دلایل الاعجاز درباره جناس تام و در اسرارالبلاغه در مورد جناس ناقص، صحبت کرده است (ضیف، ۱۳۸۳؛ ص ۲۵۶)؛ اما سخنی از جناس مضارع و لاحق به میان نیاورده است. ظاهراً عبدالقاهر جرجانی آن‌طور که باید و شاید به صنایع بدیعی نپرداخت چون که مثل متکلمان قبل از خود معتقد بود که آرایه‌های بدیعی ربطی به موضوع اعجاز قرآن ندارد (همان‌جا: ص ۳۵۹). در کتاب نه‌ایه‌الایجاز فی درایه الاعجاز که در واقع تلخیص دو کتاب جرجانی به قلم فخرالدین محمد رازی (۵۴۴-۶۱۶ هـ. ق) است، هم بحثی از جناس مضارع نیست. در آثار معاصران سکاکی، به عنوان مثال در کتاب المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر از ضیاء‌الدین ابن اثیر (۵۵۸-۶۳۷ هـ. ق) هم جناس مضارع و لاحق وجود ندارد. در ترجمان البلاغه محمد بن عمر رادویانی (نیمه دوم قرن پنجم)، حدایق السحر فی دقایق الشعر رشید الدین وطواط (متوفی ۵۷۳ هـ. ق) و المعجم فی معاییر اشعار المعجم





شمس قیس رازی (اوایل قرن هفتم) نیز هیچ اثری از جناس مضارع نمی‌بینیم. پس سکاکی سلسله جنبان مباحث مربوط به جناس مضارع و لاحق است.

شهرت سکاکی به خاطر نوشتن کتاب مفتاح‌العلوم به ویژه فصل سوم این کتاب است که به معانی و بیان و مباحث مرتبط با این دو علم پرداخته و آرایه‌های لفظی و معنوی را توضیح داده است (ضیف، ۱۳۸۳: ص ۳۸۸؛ عتیق: ص ۲۷۱). سکاکی پس از خواندن کتاب نه‌پایه‌الایجاز رازی اساس کار خود را بر دو کتاب جرجانی گذاشت و مباحث مربوط به این علوم را به حدی از کمال رساند که مورد پذیرش و تقلید پسینان قرار گرفت (سکاکی، ۱۴۰۷: ه. ق: ص ج). و ایتان مفتاح‌العلوم را تلخیص کردند و بارها و بارها بر تلخیص شرحها و سپس بر هر یک از شرحها شرحهای دیگری نوشتند؛ اما جان سخن و حتی شواهد و مثالها در همه‌جا «به همان مهر و نشان بود که بود». سکاکی در مفتاح‌العلوم تجنیس را زیر مجموعه بدیع لفظی می‌داند و برای آن انواعی برمی‌شمارد. درباره جناس مضارع و لاحق می‌گوید:

و رابعها التجنیس المضارع او المطرف: و هو ان یختلف بحرف او حرفین مع تقارب المخرج کقولک فی الحرف الواحد دامس و طامس، حسب و حسب، کتم و کتب، و فی الحرفین ما خصصتینی و انما حسستینی. و خامسها التجنیس اللاحق: و هو ان یختلف لامع التقارب کقولک سعید بعید، کاتب کاذب و عابد عاتب» (سکاکی، ۱۴۰۷: ه. ق: ص ۴۲۹). پس سکاکی حرف‌های (د، ط) و (ص، س) و (ب، م) را با هم قریب‌المخرج اما حرفهای (س، ب) و (ت، ذ) و (پ، ت) را بعید‌المخرج دانسته است.

خطیب قزوینی (اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم) مفتاح‌العلوم را با نام تلخیص‌المفتاح خلاصه کرد. او در جناس مضارع شرط گذاشت که اختلاف دو پایه جناس در بیش از یک حرف نباشد و الا از بحث خارج می‌شوند (قزوینی، ۱۳۶۳: ص ۳۵۳). در ضمن دسته‌بندی دقیقتری نسبت به انواع جناس مضارع و جناس لاحق انجام داد. او هر یک از دو جناس مضارع و لاحق را سه نوع دانست: اول، وسط و آخر و برای هر یک مثالی زد:

جناس مضارع اول: بینی و بینکن لیل دامس و طریق طامس (حریری).

جناس مضارع وسط: و هم یتَهونَ عنه و ینأونَ عنه (انعام: ۲۶).

جناس مضارع آخر: الخیلُ معقودٌ بنواصِیها الخیر الی یومِ القیامه (رسول‌اکرم).

جناس لاحق اول: ویلٌ لکلِّ همزَه لَمزَه (همزه: ۱).

جناس لاحق وسط: ذلكم بما كنتم تفرحون في الارض بغير الحق وبما كنتم تمرحون (غافر: ۷۵)

جناس لاحق آخر: و اذا جاءهم امر من الامن (نساء: ۸۳). [قزوينی، ۱۳۶۳: ص ۳۵۳]

بنابر این خطیب قزوينی در تلخیص المفتاح حروف (د، ط) و (ه، ا) و (ل، ر) را

قريب المخرج و حروف (ه، ل) و (ف، م) و (ر، ن) را بعيد المخرج می‌بیند.

بر تلخیص المفتاح حواشی و شروح مختلفی نوشتند. «این کتاب با شرحها و حواشی اش تا

اوایل دوران جدید حاکمیت خود را بر عرصه بلاغت حفظ کرد» (ضیف، ۱۳۸۳: ص ۳۶۹). اولین

شرح را بر تلخیص المفتاح خود خطیب قزوينی نوشت و آن را الايضاح نامید. «سیطره این دو

کتاب قزوينی بر مسائل بلاغی این دوران به اندازه‌ی بود که هیچ مؤلفی از شیوه کتاب خطیب

قزوينی و عبارات سکاکی گام بیرون ننهاد و همه دنباله رو آنان بوده‌اند» (علوی مقدم، ۱۳۷۲:

ص ۸۱۹). از مقایسه الايضاح با تلخیص المفتاح چنین می‌توان نتیجه گرفت که تشخیص

حروف غیر مشابه (بعيد المخرج) برای خطیب قزوينی راحت‌تر از تشخیص حروف مشابه

(قريب المخرج) بوده است. در الايضاح تنها یک شاهد جدید برای جناس مضارع آمده است:

«البرایا اهداف البلايا» که این هم نسبت به تلخیص المفتاح بحث جدیدی نمی‌تواند باشد زیرا

این شاهد هم مانند شاهد «الخیل معقود بنواصیها الخیر» که در تلخیص المفتاح آمده مبتنی بر

شباهت دو حرف (ل، ر) است که خطیب قبلاً به آن پرداخته است. پس خطیب در الايضاح

بحث جدیدی درباره حروف مشابه ندارد. این در حالی است که برای هر کدام از سه نوع

جناس لاحق نه تنها دست کم یک و گاهی دو شاهد جدید آورده، بلکه در هر کدام از شاهد مثالها

دو حرف جدید را برابر هم گذاشته است که نسبت به تخلیص گامی به پیش است. خطیب در

الايضاح حروف زیر را غیر مشابه (بعيد المخرج) دیده است: (و، ر)، (ز، ذ) و (ه، د) و (ق، ف).

همانگونه که می‌بینیم خطیب سعی نکرده شباهت یا عدم شباهت به قول خودش حروف را

تبيين کند. بهاء‌الدین سبکی (متوفی ۷۷۳ هـ. ق) صاحب کتاب عروس الافراح فی شرح

تلخیص المفتاح یکی از اولین کسانی است که سعی کرد به جای آوردن شاهد های جدید همان

شاهد های تلخیص المفتاح را تبیین کند و ملاکهای برای شباهت یا عدم شباهت حروف ذکر

نماید. در بحث جناس مضارع (د، ط) را از حروف شدید، (ه، ا) را از حروف حلقی و

(ل، ر) را از حروف زلافه دانست. چون هر کدام از جفت حروف فوق از یک گروهند پس

شبهه هم هستند؛ اما این امر را که هر کدام از حروف شدید و حلقی و زلافه چه ویژگی‌هایی

دارند توضیح نمی‌دهد. سبکی در بحث جناس لاحق، بعیدالمخرج بودن (ف، م) در «تفرحون و تمرحون» و (ر، ل) در «امر و امن» را زیر سؤال برد و گفت: دو حرف اولی از حروف زلافه و از حروف لبی هستند، دو حرف آخر نیز از حروف زلافه هستند پس چگونه می‌توانند بعید المخرج باشند.

تفتازانی (متوفی ۷۹۱ هـ. ق) مثال‌ها را تکرار می‌کند و درباره حروف (ف، م) در «تفرحون و تمرحون» با سبکی هم رای است اما دو حرف (ر، ل) را بعیدالمخرج می‌داند. ظاهراً نظر بعضی‌ها این بوده که چون حروف (ف، م) در هم ادغام نمی‌شوند مشابه نیستند؛ یعنی بعیدالمخرج هستند، بنابراین واژه‌های «تفرحون و تمرحون» با هم جناس لاحق می‌سازند. تفتازانی در پاسخ می‌گوید: دو حرف (ه، ا) هم در هم ادغام نمی‌شوند پس باید بعیدالمخرج باشند در نتیجه واژه‌های «ینهون و ینأون» هم نباید جناس مضارع باشند.

ابن یعقوب مغربی (متوفی ۱۱۱۰ هـ. ق) شرحی بر تلخیص المفتاح به نام مواهب الفتاح فی شرح تلخیص المفتاح می‌نویسد و سعی می‌کند شباهت و عدم شباهت را تبیین کند. یک قرن بعد دسوقی مصری (متوفی ۱۲۳۰ هـ. ق) حاشیه‌ای بر مختصرالمعانی تفتازانی می‌نویسد و جز در مواردی اندک همان حرفهای ابن یعقوب مغربی را عیناً تکرار می‌کند. دسوقی سعی می‌کند ملاکی برای قریب‌المخرج بودن حروف ارائه کند: این که هر دو حلقی باشند یا هر دو لبی باشند یا هر دو با دندانهای بالا ادا شوند. دو حرف (د، ط) را در «دامس و طامس» مشابه می‌بیند چون که هر دو از برخورد زبان با انتهای دندانها تولید می‌شوند. (ه، ا) در «ینهون و ینأون» هر دو حلقی هستند. (ل، ر) هم در «خیل و خیر» مشابه هستند چون که از برخورد زبان با نرمکام (حنک) تولید می‌شوند. اما (ه، ل) در «همزه و لمزه» غیرمشابه هستند چون اولی از ته حلق و دومی از کنار زبان تولید می‌شود. دسوقی حرفهای (ف، م) را در «تفرحون و تمرحون»، برخلاف سکاکی، مشابه هم می‌بیند چونکه هر دو لبی هستند. نهایت این که (ف) از برخورد قسمت داخلی لب پایین به دندانها و (م) از برخورد قسمت بیرونی لبها با هم تولید می‌شود که این امر به نظر دسوقی مانع از لبی بودن و شباهت آنها نمی‌شود. مخالفان دسوقی معتقد بوده‌اند که منظور از قریب‌المخرج بودن دو حرف یعنی کوتاه بودن فاصله دو مخرج. بنابراین چون که بین مخرج (م) و مخرج (ف) به این معنی نزدیکی نیست قریب‌المخرج (مشابه) نیستند. دسوقی می‌گوید: دقیقتر آن است که بگوییم این دو هم مخرج نیستند وگرنه



در قریب‌المخرج بودنشان شکی نیست. حرفهای (د، هـ) در «شہید و شدید» را بعید‌المخرج می‌داند؛ چون که (هـ) از ته حلق و (د) از برخورد زبان با ته دندانها تولید می‌شود. حرفهای (ر، ل) را در «امن، امر» برخلاف سکاکی مشابه می‌بیند. می‌گوید: این دو حرف آنقدر زیاد به هم شباهت دارند که می‌توانیم در هم ادغامشان کنیم. به نظر دسوقی این دو حرف زلافه هستند و با کناره‌های زبان تولید می‌شوند، پس قریب‌المخرج هستند.

این بحث در زبان فارسی با کتاب انوارالبلاغه محمد صالح مازندرانی (قرن یازدهم هجری)، چهار قرن بعد از سکاکی، دقیقاً با همان تقسیم‌بندی و شاهد مثالهای عربی سکاکی و خطیب قزوینی و پیروانشان شروع شد. عجیب است که در بدایع‌الافکار فی صنایع الاشعار کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۰۶ یا ۹۱۰ هـ. ق.) که در پایان قرن نهم هجری؛ سه قرن بعد از سکاکی، تالیف شده، اثری از جناس مضارع نمی‌بینیم. جناس لاحق هم به نظر او جناسی است که دو پایه آن در همه حروف متفق باشند جز در حرفی از حروف وسط. در قرن دوازدهم میرزا ابوطالب فندرسکی در رساله بیان و بدیع، در قرن سیزدهم شمس‌العلمای گرکانی (۱۲۲۲-۱۳۰۵ هـ. ش) در ابداع البدایع و در دوره معاصر محمد خلیل رجایی در معالم‌البلاغه با همان شاهد مثالها و تقسیم‌بندی سکاکی و خطیب قزوینی به جناس مضارع و لاحق پرداخته‌اند.

از بلاغی نویسان معاصر همایی (۱۳۷۵: ص ۵۵). تجلیل (۱۳۶۷: صص ۳۱-۲۹)، فشارکی (۱۳۷۴: ص ۴۲) و نوروزی (۱۳۷۲: صص ۷-۱۴۶) گرچه از شاهد مثالهای عربی سکاکی و خطیب قزوینی استفاده نکرده‌اند تقسیم‌بندی آن‌ها را پذیرفته‌اند. همایی حروف (ر، ل) و (هـ، ا) و (ب، پ) و (خ، ح) را قریب‌المخرج و حروف (ر، ز) و (د، هـ) و (ج، ن) را بعید‌المخرج. تجلیل بین واژه‌های (قصه، غصه) و (حوا، هوا) جناس مضارع می‌بیند. همچنین بین واژه‌های (گریم، گویم) و تمام واژه‌هایی که اختلافشان در مصوت بلند است جناس مضارع می‌بیند. وی در مورد اخیر به احتمال زیاد تحت تاثیر ابداع البدایع شمس‌العلمای گرکانی بوده است.

نوروزی (۱۳۷۲: صص ۷-۱۴۶) حروف (ک، گ) و (ب، پ) و (ر، ل) را قریب‌المخرج و حروف (س، ح) و بعید‌المخرج تشخیص داده است. از سوی دیگر بین واژه‌های (گنج، کنج) و (راه، روح) جناس مضارع دیده است. چند نفر از بلاغی‌نویسان هم، چون کزازی (۱۳۷۳)، شفیعی کدکنی (۱۳۶۸)، و وحیدیان کامیار (۱۳۸۳)، با آنکه از انواع جناس سخن به میان آورده‌اند، بحث جناس مضارع را اصلاً مطرح نکرده‌اند. از بلاغی‌نویسان معاصر فشارکی از بقیه علمی‌تر،

امروزی‌تر و مفصلتر به جناس مضارع و لاحق پرداخته است. وی دو جا از جناس مضارع و لاحق بحث می‌کند (۱۳۷۴، ۱۳۷۹) و در مجموع حروف قریب‌المخرج و بعیدالمخرج را به صورت زیر می‌بیند.

حروف قریب‌المخرج: (ع،ق)، (ن،د)، (گ، ک)، (ب، م)، (ن، د)، (ن، ر)، (ب، پ)، (د، ر)، (ص، ز)، (ن، م)، (ز، س)، (ج، چ)، (پ، ف)، (ه، ا)، (ق، خ)، (ل، ر)، (غ، خ)، (ع، ه).

حروف بعیدالمخرج: (خ، ز)، (ح، و)، (م، ق)، (و، ج)، (ش، پ)، (س، چ)، (ر، ش)، (ق، پ)، (ک، ب)، (خ، پ)، (س، ک)، (ر، ز)، (ب، س)، (پ، ر)، (ن، پ)، (ه، د)، (ج، ش)، (س، د)، (خ، ک).

فشارکی تنها حروف مشابه و غیرمشابه را مشخص می‌کند ولی دلیل مشابهت و عدم مشابهت را بیان نمی‌کند یا به عبارتی نمی‌تواند مشابهتشان را به شکل علمی تبیین کند. نهایتاً این بحث را غیردقیق می‌بیند «چه قریب‌المخرجی حروف قابل بحث و تامل است. (فشارکی، ۱۳۷۴: ص ۴۷)

بلاغی‌نویسان معاصر عرب هم اساس تالیفات خود را بر کتب بلاغی خطیب قزوینی گذاشته و شیوه او را دنبال کرده‌اند (علوی مقدم، ۱۳۷۲: ۸۱۹).

می‌بینیم که در طی این قرون «هیچ مولفی از شیوه کتابهای خطیب قزوینی و عبارات سکاکی گام بیرون ننهاده و همه دنباله رو آنان بوده‌اند (همان‌جا: ص ۸۱۹). کسی در این دوران نه در بحث جناس مضارع که در هیچ یک از مسایل بلاغی سخن تازه‌ای بیان نکرده است. کاستیهایی که در تمام این بحثها درباره جناس مضارع و لاحق دیده نمی‌شود عبارتند از:

۱. چون معنی واج (Morpheme) برایشان روشن نبوده، اختلاف در پایه جناس را بر حرف گذاشته‌اند، که این با هدف نهایی آرایه جناس که افزودن موسیقی سخن است منافات دارد. موسیقی با شنیده‌ها سر و کار دارد (واج‌ها) نه با دیده‌ها (حروف)
۲. شباهت بین واجها (یا به قول خودشان حروف) را تنها براساس جایگاه تولید بررسی کرده‌اند. امروزه می‌دانیم که جایگاه تولید در کنار شیوه تولید و ویژگی واگذاری یا بی‌واکی، تنها یکی از ویژگیهای واج را بیان می‌کند.
۳. نتوانسته‌اند شباهت واجها یا حروف را به شکل علمی روشن کنند. از آنجا که همیشه به شواهد تکراری و مشخص پرداخته‌اند چنانچه در این مسیر گامی هم زده‌اند از محدوده چند واج (حرف) تجاوز نمی‌کند: (د، ط)، (ه، ا)، (ل، ر)، (ه، ل)، (م، ف)، (ه، د)، (ر، ن) و...

۲- جناس از منظر آواشناسی

۲-۱- حرف یا واج

در آواشناسی هر پاره صوت یا هر آوای گفتار (Phone) را به اجزای کوچکتری تقسیم می‌کنند. به هر یک از این اجزاء کوچکتر یک مختصه صوتی (Feature) گویند (لدفوگد، ۱۹۸۲: ص ۲۵۴؛ لاس، ۱۹۸۴: ص ۷۵؛ کار، ۱۹۹۳: صص ۶-۵۴؛ یار محمدی، ۱۹۹۵: صص ۳). مختصات صوتی دو نوع هستند: تمایز دهنده (Distinctive) و حشوی (Redundancy) (یارمحمدی، ۱۹۹۵: ص ۴). بین آوا (Phone) و واج (Phoneme) فرق است. واج کوچکترین پاره صوتی است که ممیز و مفارق معنا باشد (یارمحمدی، ۱۳۷۳: ص ۹؛ کشاورز، ۱۹۹۷: ص ۴). به سخن دیگر واج کوچکترین واحد آوایی در یک زبان به خصوص است که می‌تواند بین دو واژه تمایز ایجاد کند (ریچاردز و دیگران، ۱۹۹۲: ص ۲۷۲). آوا هر صدای مشخصی است که در گفتار انسان ظاهر شود (همان جا). برای سهولت واج را بین دو خط متمایل // و آوا را بین دو قلاب [] نشان می‌دهند (نمره، ۱۳۶۴: ص ۲۸). پس [س] مجموعه‌ای از مختصه‌های تمایز دهنده و مختصه‌های حشوی است، در حالی که /س/ مجموعه‌ای از مختصه‌های تمایز دهنده است و بس.

چنانچه دو واژه (سرد، زرد) را با هم مقایسه کنیم در می‌یابیم که آمدن /س/ به جای /ز/ معنی واژه را عوض کرده است. بنابراین /ز/ و /س/ هر دو واج هستند چون باعث تمایز معنی می‌شوند و دو واژه مستقل و متفاوت به وجود می‌آورند. واج دو نمود عینی می‌تواند داشته باشد: نمود شنیداری و نمود نوشتاری (دیداری). نمود نوشتاری واج همان حرف سین است و نمود شنیداری آن همان آوای سین یا [س]. حرف سین تنها نمود نوشتاری /س/ است نه بیشتر. بنابراین چنانچه خوش خط نوشته شود یا بدخط، چاپی باشد یا غیرچاپی، زشت نوشته شود یا زیبا، کشیده باشد یا کوتاه و... فرقی نمی‌کند. این حرف تا زمانی که شاکله اصلی حرف سین (ویژگی‌های ممیز این شکل) را دارد نماینده واج /س/ است. نمود شنیداری واج /س/ [س] است، هم همین ویژگی را دارد. واج /س/ به هر گونه‌ای که تلفظ شود تا مادامی که ویژگی‌های ممیز (Distinctive Features) آن حفظ شود همان واج سین را می‌رساند. پس [س] مجموعه‌ای است از ویژگی‌های تمایز دهنده و حشوی در حالی که /س/ مجموعه‌ای است از مختصه‌های تمایز دهنده. چنانچه خوب دقت کنیم می‌بینیم که رابطه میان یک واج و نمودهای

شنیداری و نوشتاری آن رابطه‌ای یک به یک نیست. یک واج می‌تواند نمودهای متنوع و متفاوت شنیداری و نوشتاری داشته باشد. در زبان فارسی به علت ویژگی خاصی که خط فارسی دارد این امر مضاعف می‌شود. در خط فارسی گاهی حروف متعددی نماینده یک واج توانند بود. نمونه را حروف (س، ث، ص) همه نماینده /س/ و حروف (ت، ط) نماینده /ت/ و حروف (ه، ح) نماینده /ه/ و حروف (ع، ا) نماینده /ه/ هستند.

گفتیم که بلاغی‌نویسان جناس را از یکسو به اتفاق همخوانی صوتی کلمات دانسته‌اند که مرتبط به قلمرو آوایی کلام است، پس جناس مضارع و لاحق هم که انواع خاصی از جناسند مرتبط به قلمرو آوایی زبان باید باشند. از سوی دیگر برای آرایه جناس از جمله برای جناس‌های مضارع و لاحق دست کم دو پایه در نظر گرفته‌اند. دو پایه جناس دو واژه مستقل هستند. به سخن دقیق‌تر بلاغی‌نویسان تا به حال دو پاره صوتی (Phone) در دست کم دو واژه را با هم مقایسه می‌کرده‌اند. این دو پاره صوتی باید مفارق معنی باشند تا دو پایه جناس به صورت دو واژه مستقل امکان وقوع یابند؛ و این یعنی این که بلاغی‌نویسان دو واج (Morpheme) را در دو پایه جناس مضارع و لاحق مقایسه می‌کرده‌اند و می‌کنند. پس دقیقتر آن است که بگوییم جناس مضارع و لاحق مرتبط به قلمرو واجی زبان است نه آوایی. بر این اساس می‌توان تعریفی دقیقتر و علمی‌تر برای جناس مضارع و جناس لاحق ارائه نمود:

در جناس مضارع و لاحق دو پایه جناس از هر نظر با هم کاملاً یکسان هستند و تنها در یک واج با هم متفاوتند. چنانچه واجهای متفاوت در دو پایه با هم مشابه باشند جناس را مضارع (مشابه) گویند، در غیر این صورت لاحق خواهد بود.

دو پایه جناس مضارع باید بیشترین شباهت را با هم داشته باشند. این امر وقتی ممکن است که اولاً دو پایه تنها در یک واج با هم متفاوت باشند و ثانیاً دو واج متفاوت در دو پایه جناس حداکثر اشتراک و حداقل تفاوت را دارا باشند. گفتیم که واج مجموعه‌ای از مختصه‌های تمایز دهنده است. پس در جناس مضارع دو واج متفاوت در دو پایه جناس باید تنها و تنها در یک مختصه تمایزدهنده با هم فرق داشته باشند، چرا که تنها و تنها در این صورت است که دو واج بیشترین شباهت را با هم دارند.

این در حالی است که بلاغی‌نویسان گاهی در عمل حروف را با هم مقایسه کرده‌اند نه آواها را یا واجها را. از سکاکی و خطیب قزوینی تا دوره معاصر همه اینگونه عمل کرده‌اند.

۲-۲- مقایسه و دسته‌بندی واج‌های فارسی

پایه گفتار انسان را با زدم تشکیل می‌دهد. باز دم ستونی از هواست که از ششها آغاز به حرکت می‌کند و در مسیر خود از نای، تار آواها (Vocal Cards)، حلق و سرانجام دهان یا سوراخهای بینی (خیشوم‌ها) می‌گذرد و پس از برخورد با موانعی که اندامهای گفتار در سر راهش قرار می‌دهند با حالتی ویژه به بیرون می‌رود (لدفوگد، ۱۹۸۲: ۱۱۹؛ حق‌شناس، ۱۳۷۴: ۳۷). برای هر همخوانی در هر زبانی سه مختصه تمایزدهنده (Distinctive Features) می‌توان در نظر گرفت: با واکی یا بی‌واکی (Voicing state)، جایگاه تولید (Place of Articulation) و شیوه تولید (Manner of Articulation) (کار، ۱۹۹۳: ص ۱).

با واکی یا بی‌واکی به حالت تار آواها در هنگام عبور ستون هوا بستگی دارد. چنانچه در هنگام عبور هوا تار آواها یا پرده‌های صوتی حرکت کنند، واج باواک می‌شود در غیر این صورت بی‌واک. جایگاه تولید به جایگاه مانع ایجاد شده در مسیر هوا و شیوه تولید به شیوه خروج هوا از اندامهای گفتار بستگی دارد.

مختصه باواکی / بی‌واکی واجهای زبان فارسی را به دو دسته تقسیم می‌کند:

واجهای واکنار: /ب، د، گ، ق، ع، و، ز، ژ، ج، م، ن، ل، ر، /
 واجهای بی‌واک: /پ، ت، ک، خ، ه، ف، س، ش، چ، /

مختصه جایگاه تولید در زبان فارسی نه گونه است؛ یعنی در نه نقطه از اندامهای گفتار فارسی‌زبانان امکان ایجاد مانع است. در هر جایگاه تعدادی از واجها تولید می‌شوند که مختصه آن جایگاه را با خود دارند. پس واجهای فارسی را از نظر جایگاه تولید به نه دسته به شرح زیر تقسیم می‌کنند:

۱. دولبی (Bilabials): /ب، م، /
۲. لبی - دندانی (Labiodentals): /ف، و، /
۳. دندانی - لثوی (Dental- alviolar): /ت، د، س، ز، ن، /
۴. لثوی (Alveolars): /ل، ر، /
۵. لثوی - کامی (Alveo- palatals): /ش، ز، چ، ج، /
۶. کامی (Palatals): /ی، در واژه «یار».
۷. نرم‌کامی (Velars): /ک، گ، /

۸. پس نرم کامی (Post-veolars): پ، ق، خ، /

۹. چاکنایی (Glottals): ا، ه، /

مختصه شیوه تولید در زبان فارسی هفت گونه است؛ یعنی واجهای فارسی را از این نظر به هفت دسته می توان تقسیم کرد:

۱. انسدادی (Stops): پ، ب، ت، د، ک، گ، ق، /

۲. سایشی (Fricatives): ف، و، س، ز، ش، ژ، /

۳. انسایشی (Affricates): چ، /

۴. خیشومی (Nasals): م، ن، /

۵. کناری (Laterals): ل، /

۶. لرزشی (Vibrants): ر، /

۷. نیمه مصوت (Semivowels): ی، و، واژه «یار»

چنانچه واجهای فارسی را با توجه به این سه مختصه مفارق در جدولی قرار دهیم شباهت و تفاوت واجها ملموس تر و بهتر دیده می شوند:

چاکنایی	پس نرم کامی	نرم کامی	کامی	لثوی - کامی	لثوی	دندان - لثوی	لبی - دندان	دوبلی	جایگاه تولید	
									شیوه تولید	
		پ				ت		پ	بی واک	انسدادی
		ب				د		ب	با واک	
				س		س	ف		بی واک	سایشی
				ز		ز	و		با واک	
				چ					بی واک	انسایشی
									با واک	
						ن		م	با واک	خیشومی
					ل				با واک	کناری
					ر				با واک	لرزشی
				ی						نیمه واک

واجهای زبان فارسی



بر اساس جدول فوق می‌توانیم برای مشابهت دو واج تعریفی علمی و خدشه‌ناپذیر ارائه دهیم. از آنجا که هر سه مختصه مفارق بیشتر ندارد دو واج زمانی مشابهند که کمترین تفاوت را با هم داشته باشند؛ یعنی تنها در یک مختصه با هم فرق داشته باشند. به تبع آن دو واج وقتی با هم غیر مشابهند که در چند مختصه (در دو یا در هر سه مختصه) با هم متفاوت باشند. بدیهی است که دو واج نمی‌توانند در هر سه مختصه با هم مشترک باشند؛ زیرا در این صورت دیگر دو واج نمی‌توانند بود.

واج‌های مشابه یا واج‌هایی که تنها در یک مختصه مفارق تفاوت دارند سه دسته‌اند و می‌توان آنها را به راحتی از جدول فوق استخراج کرد:

(الف) یکسان در جایگاه و شیوه تولید و متفاوت در واکداری/بی‌واکی: /پ،ب،ف،و،ل/ /س،ز،ش،ژ،اچ،ج،ت،د/

(ب) یکسان در جایگاه تولید و واکداری/بی‌واکی و متفاوت در شیوه تولید: /ب،م،ل،د،ز،ل/ /ت،س،ل،ادل،ل،ز،ن،ل،ز،ل،ل،ز،ل،ل،ل،ل،ل،ر،ل،اچ،ژ،ل،اچ،ش،ل،اق،خ/

(ج) یکسان در واکداری/بی‌واکی و شیوه تولید و متفاوت در جایگاه تولید: /ب،د،گ،ق،ه،ل/ /پ،ت،ک،ل،و،ز،ژ،ل،ف،س،ش،ه،خ،ل،م،ن/

با این دسته‌بندی علمی به راحتی می‌توان پایه‌های جناس را با هم مقایسه کرد و مضارع یا لاحق بودن آنها را مشخص نمود.

۳. فرجام سخن

گفتیم که سبکی درباره دو واژه «تفرحون و تمرحون» نظری برخلاف سکاکی داشت. سکاکی معتقد بود که این دو واژه جناس لاحق می‌سازند؛ یعنی به زبان امروز دو واج /ف/ و /م/ مشابه نیستند. سبکی این نظر را نپذیرفت و بین دو واژه فوق جناس مضارع قائل شد. دیگرانی هم که بعد از آن دو آمدند نتوانستند گره از این کار فرو بسته بکشایند و سخن آخر را بیاورند. هرکس از ظن خود به یکی از دو سوی این امر گروید. بر اساس انگاره پیشنهادی در این مقاله حق با سکاکی است. با نگاهی به جدول متوجه می‌شویم که /ف/ لبی - دندانی، سایشی و بی‌واکی است؛ اما /م/ دو لبی، خیشومی و باواک است. این دو در هر سه مختصه مفارق با هم متفاوتند؛ پس بین «تفرحون» و «تمرحون» صد درصد جناس لاحق است نه مضارع.

شاهد مثال‌هایی که در زبان فارسی نیز برای جناس مضارع و لاحق، نسل به نسل، تکرار شده قابل بحث و بررسی است. در زیر چند نمونه تکرار شونده را بررسی می‌کنیم:

الف: علمی که زدوق شرع خالی است حالی سبب سیاه حالی است

یکی از معروفترین شاهد مثال‌ها است. جدول نشان می‌دهد که *اح* و *اخ* تنها در یک مختصه متفاوتند؛ پس (حالی) و (خالی) با هم جناس مضارع می‌سازند. نظر پیشینیان در این باره درست بوده است.

ب: از شر تیغ بودی باد ساران را شراب وز طعان رمح بودی خاکساران را طعام

بین (شراب) و (شرار) جناس مضارع دیده‌اند. با نگاهی به جدول درمی‌یابیم که *اب* و *اول* در بیش از یک مختصه متفاوتند؛ پس این دو واژه نمی‌توانند جناس مضارع بسازند. می‌توان بین آنها جناس اختلافی قائل شد

ج) تجلیل (۱۳۶۷)، به پیروی از پیشینیان، بین (قصه، غصه) و (حوا، هوا) و (گریم، گویم) جناس مضارع قائل شده است. حال آنکه بین (قصه) و (غصه) جناس مضارع وجود ندارد؛ بلکه جناس ناقص، با اختلاف واکه کوتاه است. [غ] و [ق] دو نمود نوشتاری برای *اق* است؛ پس یک واج به شمار می‌آیند نه دو واج؛ بنابراین همانگونه که بین (گل و گل) جناس ناقص است نه مضارع، بین (قصه و غصه) هم جناس ناقص است نه مضارع. (حوا و هوا) هم نمی‌توانند جناس مضارع بسازند؛ چونکه این امر با تعریف جناس مضارع منافات دارد: حوا (havva) یک واج از هوا (hava) بیشتر دارد. *گریم* (geryam) و *گویم* (guyam) هم ابتدا جناس مضارع نمی‌سازند. *گریم* یک واج، $\frac{۲}{۱}$ ، از *گویم* بیشتر دارد. از آن گذشته، در این دو واژه، یک واکه کوتاه، (ـ در *گریم*) در برابر یک واکه بلند، (ـ در *گویم*)، واقع شده است؛ پس این دو واژه در بیش از یک واج با هم اختلاف دارند در نتیجه جناس مضارع نمی‌سازند.

منابع

۱. ابن اثیر، ضیاء‌الدین؛ المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر؛ بیروت: المکتبه العصریه، ۱۴۱۶ هـ. ق.
۲. تجلیل، جلیل؛ جناس در پهنه ادب فارسی؛ تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.

۳. تفتازانی، سعدالدین؛ المطول؛ حاشیه میرسید شریف، قم: منشورات مکتبه آیه الله العظیمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۴. تفتازانی، سعدالدین؛ ابن یعقوب مغربی؛ بهاء الدین سبکی؛ قزوینی، خطیب قزوینی؛ و محمد بن محمد الدوسوقی؛ شروح التلخیص؛ بیروت: دارالارشاد الاسلامی.
۵. ثمره، یدالله؛ آواشناسی زبان فارسی؛ چاپ ششم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴.
۶. حسین، عبدالقادر؛ تسهیل نهایه الایجاز فی درایه الاعجاز للرازی؛ بیروت: دارالاوزاعی، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۷. حق شناس، علی محمد؛ آواشناسی (فونتیکی)؛ چاپ چهارم، تهران: موسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۴.
۸. داد، سیما؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۳.
۹. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه.
۱۰. رادویانی، محمد بن عمر؛ ترجمان البلاغه؛ به کوشش احمد آتش، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.
۱۱. رجایی، محمد خلیل؛ معالم البلاغه؛ چاپ پنجم، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۹.
۱۲. سکاکی، محمد ابن علی؛ مفتاح العلوم؛ ضبطه و کتب هوامشه و علق علیه؛ نعیم زرزور، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۱۳. شمس العلماء گرکانی، حاج محمد حسین؛ ابداع البدایع؛ به کوشش حسین جعفری، با مقدمه دکتر جلیل تجلیل، چاپ اول، تبریز: انتشارات احرار، ۱۳۷۷.
۱۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ موسیقی شعر، چاپ دوم، تهران: موسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۸.
۱۵. ضیف، شوقی؛ تاریخ و تطور علوم بلاغت؛ ترجمه محمدرضا ترکی چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳.
۱۶. عتیق، عبدالعزیز؛ فی تاریخ الأدب العربیه؛ بیروت: دارالنهضه العربیه للطباعه و النشر.
۱۷. علوی مقدم، محمد؛ در قلمرو بلاغت، چاپ اول، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
۱۸. فشارکی، محمد؛ بدیع؛ چاپ اول، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۴.
۱۹. _____؛ نقد بدیع، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۹.

۲۰. فندرسکی، میرزا ابوطالب: رساله بیان بدیع، تصحیح و توضیح سیده مریم روضاتیان، چاپ اول، اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۱.
۲۱. الايضاح فی علوم البلاغه، شرح و تعليق و تنقيح: د. محمد عبدالمنعم خفاجی، الطبعة الثالثة، الجزء السادس بیروت: دارالجيل.
۲۲. قزوینی، محمد؛ تلخیص المفتاح فی المعانی و البیان و البدیع؛ الطبعة الثانية، قم: منشورات رضی، ۱۳۶۳ ه. ش.
۲۳. کزازی، میرجلال‌الدین؛ بدیع زیبایی شناسی سخن پارسی؛ چاپ سوم، تهران: کتاب ماد، ۱۳۷۳.
۲۴. مازندرانی، محمد هادی ابن محمد صالح؛ انوار البلاغه، به کوشش محمدعلی غلامی نژاد، چاپ اول، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله، ۱۳۷۶.
۲۵. معلوف، لویس؛ المنجد، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۷۳.
۲۶. نوروزی، جهانبخش؛ زیورهای سخن و گونه‌های شعر فارسی؛ تهران: انتشارات راهگشا، ۱۳۷۲.
۲۷. همایی، جلال‌الدین؛ فنون بلاغت و صناعات ادبی؛ تهران: هما، ۱۳۷۵.
۲۸. وحیدیان کامیار، تقی؛ بدیع‌ازدیدگاه زبان‌شناسی؛ چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳.
۲۹. یار محمدی، لطف‌الله؛ درآمدی به آواشناسی؛ چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
30. Carr, P. 1993. Phonology. London: The Macmillan press LTD. Perss.
31. Ladefoged, p.1982. A Course in phonotics. London & Washington, D. C.: Harcourt Brace Jovanvich Publishers.
32. Lass, R. (1984). Phonology. Cambridge: Cambridge University press.
33. Keshvarz, M.H. 1997. A Practical course of English Phonotics and Phonology. Tehran: SAMT.
34. Richard, J.C. and J. Platt and H. Platt. 1992. Longman Dictionary of Language Teaching and Applied Linguistics. London: Longman.
35. Yarmohammadi, L. 1995. A Contrastive Phonological Analysis of English and Parsian. Shiraz: Shiraz University Press.